



## يك قاعده آوائی زبان فارسی

علی اشرف صادقی

یکی از اشکالات بزرگ خط عربی - فارسی که در طول تاریخ هزار و چند صدساله آن همواره مسئله ساز بوده است وجود دندانها و نقطه‌های زیاد آن است. در ادوار گذشته عده‌ای از کاتبان به منظور صرفه‌جویی، در گذاشتن نقطه حروف امساک میکردند و بسیاری از کلمات متداول و غیرمتداول را با حداقل نقطه مینوشتند. بعضی کاتبان نیز در گذاشتن نقطه در جای درست خود دقت لازم را به کار نمیبردند. این امر برای کاتبان بعدی که از این کتابها نسخه برمیداشتند اشکالات فراوانی را موجب میشد. اینان کلمات ناشناخته نسخه‌مبنای خود را یا عیناً نقاشی میکردند و یا اینکه به تشخیص خود و باقرائتی که به نظرشان صحیح میرسید آنها را نقطه‌گذاری میکردند. بدین ترتیب هر بار که کتابی نسخه برداری میشد مقداری غلط و تصحیف به آن راه مییافت.

در زبان عربی بعضی از نویسندگان و بلغا از این ویژگی حروف استفاده کرده و کلمات را عمداً به تصحیف و معماگونه استعمال کرده ولی شکل و تلفظ دیگر آن را اراده کرده‌اند. مثلاً از حضرت علی (ع) نقل شده است که «خراب البصرة بالريح» در حالیکه مراد او از ریح تصحیف آن یعنی «زنج» بوده است و به قول ذهبی این معنی بعد از آنکه بصره به دست زنگیان ویران شد آشکار گشت. دانشمندان اسلامی تصحیف به این معنی را از جملهٔ علوم بدیع شمرده و در این باب و در باب علت تصحیف در خط عربی و تصحیفاتی که از قدیم در کلمات و اشعار عربی پیش آمده و از جمله در خصوص اختلافاتی که در قرائت آیات قرآن دیده می‌شود، کتابهایی تألیف کرده‌اند که قدیمترین آنها که امروز در دست است کتاب التنبیه علی حدوث التصحیف حمزهٔ اصفهانی است. دیگر شرح مایقع فیہ التصحیف والتحریر ابو احمد عسکری متوفی در ۳۸۲ هجری است که در قاهره به طبع رسیده و اساساً مبتنی بر کتاب حمزهٔ اصفهانی است.

در زبان فارسی از شکل مصحف کلمات، آنگونه که در عربی متداول بوده، استفاده نشده است، در بارهٔ پدیدهٔ تصحیف و کلمات مصحّف و حروفی که تصحیف پذیرند نیز هیچ کتاب و تحقیق مستقلی در دست نیست و تنها به صورت جسته و گریخته در فرهنگها به کلمات مصحف اشاره شده است. فرهنگ نویسانی مانند جمال الدین حسین انجوشیرازی مؤلف فرهنگ جهانگیری و حاجی محمد قاسم سروری کاشانی مؤلف فرهنگ سروری و عبدالرشید تنوی مؤلف فرهنگ رشیدی و از فرهنگ نویسان قدیمتر اسدی طوسی و محمد بن هندو شاه نخجوانی که دقت بیشتری داشته و لغات را از متون استخراج میکرده‌اند غالباً متوجه بوده‌اند که لغات مصحف را نقل نکنند، اما کسانی مانند محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان مؤلف برهان قاطع و جعفری تویسرکانی مؤلف فرهنگ جعفری و بعضی فرهنگ نویسان دیگر که در کار خود بصیرت کافی نداشته‌اند، بسیاری از کلمات مصحف را نیز در کتابهای خود ضبط کرده‌اند. مثلاً مؤلف برهان صورتهای آیشته، آیشنه، آیشه، انیشه و ایشه را به معنی جاسوس و نیز چاپلوس آورده است، در حالیکه در قدیمترین فرهنگ فارسی موجود یعنی لغت فرس اسدی این کلمه به شکل «اییشه» آمده و معنی آن جاسوس ذکر شده است.

يك دسته از کلماتی که در فرهنگها و متون با بیش از يك املا آمده است، کلماتی است که در يك ضبط آنها «ی» میانی و در ضبط دیگر آنها، به جای «ی»، «ی»، «ن» به کار رفته است، مانند زویج - زونج (رودهٔ آکنده از گوشت و چربی، سوسیس)، فریجاب - فرنجاب (شینم) و غیره. ممکن است عده‌ای تصور کنند که از این ضبطهای دوگانه یکی درست و دیگری غلط است،

چنانکه بعضی از معاصران در مورد پاره‌ای از این کلمات به این راه حل متوسل شده‌اند. بررسی دقیقتر این کلمات پذیرفتن این راه حل ساده‌انگارانه را از جهات مختلف با دشواری روبرو می‌سازد. نخست آنکه تعداد این کلمات بیشتر از آن است که بتوان آنها را مصحف دانست. دوم آنکه گاهی صورتی از این ضبطهای دوگانه که مصحف تصور میشود در نسخه‌هایی دیده میشود که استنساخ آنها دقیق و خالی از غلط است. سوم آنکه این صورتهای به ظاهر مصحف گهگاه در بعضی لهجه‌ها و گونه‌های زبان فارسی رایج و متداول است و این امر مصحف بودن آنها را منتفی می‌سازد. بررسی تعدادی از این کلمات که وجه اشتقاق آنها روشن است نشان می‌دهد که شکل اصلی این کلمات صورتی است که دارای مصوت  $\bar{a}$  (حرف «یـ») است و صورتی که دارای صامت  $n$  است از این صورت اصلی مشتق شده است. به عبارت دیگر صورتهایی که دارای صامت  $n$  اند مبدل صورت دارای مصوت  $\bar{a}$  می‌باشند و این تبدیل در بافت یا بافتهای آوایی مشخصی صورت گرفته است. ما در زیر ابتدا دو نمونه از این کلمات را بررسی میکنیم و شرایطی را که این تبدیل در آنها صورت گرفته است مشخص می‌سازیم، سپس سایر کلمات را به شکل الفبایی و بایستی مختصر به دنبال آنها می‌آوریم. میدانیم که کنیه چند تن از پادشاهان دیلمی «ابو کالنجار» بوده است که یکی از آنها مرزبان پسر عضدالدوله است. کالنجار را بعضی از مورخان مانند ابن اثیر (ج ۹، مکررا) به شکل «کالیجار». ضبط کرده‌اند. کالیجار صورت دیگری از «کارزار» فارسی و  $kānizār$  پهلوی است و بنابراین ابو کالیجار معادل ابو حرب عربی است. صورت دیگر کالنجار، «کالنجر» است که ابوریحان بیرونی دوبار در آثار الباقیه (ص ۱۳۳) ضبط کرده است. این ضبطها نشان میدهد که این نام در قدیم به هر سه صورت مذکور متداول بوده است. همان‌گونه که دهخدا نوشته است، کلمه «کالنجار» در اصطلاح «با چیزی کالنجار رفتن» در فارسی گفتاری تهران صورت دیگری از کالنجار است. چنانکه می‌بینیم در ضبط کالیجار که دنباله «کاریچار» قدیمتر است صامت  $n$  وجود ندارد. بنابراین این صامت باید بعدها وارد این کلمه شده باشد. تلفظ دقیق حرف «یـ» در کالیجار امروز برای ما روشن نیست. این حرف میتواند نماینده مصوتهای بلند  $\bar{a}$  یا  $\bar{i}$  باشد. بنابراین میتوان کالیجار را به شکل  $kālējār$  / یا  $kālījār$  / واج نویسی کرد. تلفظ کالنجار نیز باید  $kālenjār$  / یا  $kālinjār$  / باشد. بر این اساس مصوت بلند  $\bar{a}$  یا  $\bar{i}$  در کالیجار جای خود را به گروه  $en$  یا  $in$  داده است. این تبدیل به تنهایی و بدون در نظر گرفتن بافت آوایی کلمه عجیب به نظر میرسد. اگر صامت بعد از  $\bar{a}$  یا  $\bar{i}$  را در نظر بگیریم باید بگوئیم که گروه واج  $zē$  یا  $ā$  جای خود را به گروه  $enj$  یا  $inj$  داده است. این تبدیل نیز در نظر اول از تبدیل قبلی کمتر عجیب نیست، اما با توضیحی که در پی می‌آید می‌توان آن را تا

حدی پذیرفتنی شمرد.

در زبان فارسی معاصر مصوت‌های بلند بعضی از کلمات، کشش خود را از دست می‌دهند، ولی در عوض موجب کشش یا تکرار صامت بعد از خود، بویژه وقتی که بعد از صامت مصوت دیگری آمده باشد، می‌گردند. مثلاً کلمه «دفعه» پس از حذف همزه آن به شکل da:fe در می‌آید که پس از کوتاه شدن e:، صامت f در آن مکرر می‌گردد و تلفظ daffe به دست می‌آید. همچنین کلمه «شعر» ابتدا به še:r تبدیل می‌شود، آنگاه پس از کوتاه شدن r، e: آن مکرر می‌گردد. این تلفظ بخصوص در ترکیب اتباعی «شروور» دیده می‌شود. کلمه «ربع» نیز در تداول مردم قم به شکل robb در می‌آید. این تلفظ بویژه در عبارت ye robb-e sâ'at به کار می‌رود. بنابراین میتوان تصور کرد که از کلمه کالیجار مصوت ā یا ē ابتدا کوتاه شده و موجب مکرر شدن صامت بعد از خود گشته و کلمه به شکل kālījār یا kālejjār در آمده. سپس در مرحله بعد طبق قاعده ناهمگون شدگی (dissimilation)، یکی از دو j به n بدل شده و کلمه به صورت kālī/enjār در آمده است. تناسب j و n در این است که j صامت مرکبی است که جزء اول آن d است و مانند n يك صامت دندانی می‌باشد. تفاوت آنها تنها در این است که d دهانی و n خیشومی یا غنه است.

کلمه دیگری که این تبدیل در آن صورت گرفته شکل قدیمی کلمه هیرمند (رودخانه مشترک ایران و افغانستان) است. هیرمند در اوستا بصورت -haētumant- به کار رفته است. جزء اول این کلمه به معنی بندوسد و جزء دوم آن همان پسوند «-مند» است. بنابراین این ترکیب به معنی «دارای سد فراوان» است (بارتولومه، ستون ۱۷۲۹؛ گایگر، ص ۲۴۱، ۲۴۳). این نام در پشتو به شکل hēlmund (هیلمند) تلفظ می‌شود. و hēl تلفظ پشتوی -haētu- اوستائی است. صورت پهلوی این نام باید hēdmand (هیدمند) باشد. این نام در فارسی به شکل هیدمند و هیدمند در آمده است و این هر دو شکل در حدود العالم (ص ۴۳، ۱۰۲، ۱۰۳) دیده می‌شود. اما در کنار این دو صورت در بعضی متون جغرافیائی به شکل دیگری از این کلمه برمیخوریم و آن شکل «هندمند» است (رك. اصطخری، ص ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۵۲؛ یا- یا قوت، ج ۴، ص ۳-۹۹۲. در ابن فقیه، ص ۲۰۸ هندمند به هندمید تصحیف شده است). یا قوت قطعه شعری نیز از ابوبکر خوارزمی درباره هندمند نقل میکند که مطلع آن چنین است:

غدونا شط نهرالهندمند سکاری آخذی بالدستبند

در مورد هیدمند نیز ظاهراً ابتدا -hēd- به hedd، سپس -hēdd- به hend تبدیل شده است. این نکته نیز باید یادآوری گردد که مصوت e بعدها در اینگونه کلمات غالباً تحت تأثیر مصوت‌های مجاور کلمه و یا به قیاس با کلمات دیگر به a بدل شده است. مثلاً وندیداد به وندیداد و

فرنگیس به فرنگیس بدل شده است.

اینک تعدادی از کلماتی را که به این شکل تحول یافته‌اند به ترتیب الفبایی نقل میکنیم.  
 - آرید برید. این کلمه یا ترکیب به ضبط بیرونی (الصیدنه، ص ۲۸) نام گیاهی است که از سجستان می‌آورده‌اند. بیشتر کتابهای پزشکی و فرهنگها این نام را باهمین ضبط یا به شکل «ارید برید» آورده‌اند (رک. برهان). با این همه جرجانی در ذخیره خوارزمشاهی (ص ۷۴۳) آن را به صورت «ارند و برند» ضبط کرده است. این دارو در مفردات ابن بیطار به شکل «ارتد برید»، در تذکره انطاکی به صورت «ارند برند» (با تعریفی متفاوت) و در حاوی محمدبن زکریا (ج ۲۰، ص ۶۹) به صورت «ارذ برید» تصحیف شده است. ارند برند یا آرند برند باید از آرید برید و طی همان مراحل که ذیل کالیجار و هیدمند شرح داده شد، مشتق شده باشد.  
 - آیدنی. در ترجمه و قصه‌های قرآن (ص ۲۴۵) «آمدنی» به شکل «آیدنی» آمده است: «قیامت آیدنی است و بودنی است». در ترجمه قرآن، نسخه مورخ ۵۵۶ (ص ۲۴۱) نیز «خواندن» به شکل «خوانندن» به کار رفته است: «و مادر شکی ایم از آنچه میخوانی ما را وان (به آن) خواندنی» (ترجمه آیه ۹ از سوره ابراهیم). آیدن و خوانندن باید مبدل «آیدن» و «خوانیدن» باشد که در فرهنگ ناظم الاطباء ضبط شده‌اند.

- اسپیتمان. این کلمه نام جد زردشت است و از شکل اوستایی spitāma گرفته شده است. این نام امروز سپنتمان و اسپنتمان تلفظ میشود (پورداد، ص ۲۲). این دو تلفظ باید از spitamān (مشتق از spitāmān پهلوی) و e/aspitāmān مشتق شده باشد.

- پیچه. فرهنگها پیچه را به معنی طره و زلف پیشانی و نیز پیچک و عشقه نوشته‌اند (رک. جهانگیری و سروری). در صحاح الفرس و معیار جمالی و لغت فرس (نسخه نخجوانی، رک. لغت فرس، چاپ اقبال، ص ۴۵۳) این کلمه به شکل «پنچه» و در دستورالاحوان به صورت «پنچه» ضبط شده است. برای ضبط سایر فرهنگها که غالباً پیچه است، رک. لغت فرس، چاپ مجتبائی - صادقی، ص ۷-۲۱۶). برهان، پنچه (به ضم اول و باج فارسی) را به معنی پیشانی و موی آن و پنچه (باج عربی) را به معنی عشقه به فتح پ و نیز به کسر آن ضبط کرده است. ضبط پنچه (به ضم پ) در لغت فرس، چاپ اقبال ظاهراً اقتباس از برهان است. پنچه باید از پیچه مشتق شده باشد.

- پیداوسی. فرهنگها «پیداوسی» را درمی‌دانسته‌اند که در دوره پادشاهان کیانی رایج و معادل ۵ دینار بوده است. این لغت در دو جای شاهنامه به کار رفته است:

گشادند از این پس در گنج باز      کجا گرد کرد او به روز دراز  
 نخستین صد و شصت بنداوسی      که پیداوسی خواندش پارسی

شاهنامه، چاپ بروخیم، ج ۹، ص ۲۸۶۷؛ چاپ مسکو، ج ۹، ص ۲۰۹ که بر پهلوی موبدی پارسی همی نام راندش به پیداوسی شاهنامه، ج ۷، ص ۲۲۰۵؛ چاپ مسکو، ج ۷، ص ۳۹۶ چنانکه دیده میشود این کلمه در این دو شاهد به دو صورت پیداوسی و بنداوسی به کار رفته است. صورت پیداوسی چنانکه از دو شاهد فوق برمی آید ظاهراً شکل پهلوی کلمه است. در چاپ مسکو، ج ۹، ص ۲۰۹، پیداوسی نیز به شکل پنداوسی ضبط شده است. در همین چاپ، در ج ۷، ص ۳۹۶، پیداوسی در دو نسخه به شکل بنداوسی آمده است. ظاهراً *bi/endāvasī* شکل ثانوی و مشتق از *pēdāvāsī* است.

- زویج - زونج. این کلمه به معنی رودهٔ آکنده با گوشت و سایر مواد خوردنی است. در سه نسخه از لغت فرس، فرهنگ سروری، *مویدالفضلا* و *مجموعه الفرس* این کلمه به شکل زویج ضبط شده، اما تعداد دیگری از نسخ لغت فرس و رشیدی و جهانگیری، زونج آورده اند. جهانگیری شاهی از طَبَّانِ ژاژخای برای این کلمه آورده که در آن زونج با ترنج قافیه شده است، اما صحاح الفرس شعری از معروفی نقل کرده که در یک نسخه از آن بجای زویج، زویش به کار رفته است. این صورتهای نشان میدهد که هر دو صورت این کلمه از قدیم متداول بوده و احتمالاً زویج صورت قدیمتر کلمه و زونج صورت تحول یافته آن بوده است (برای ضبط سایر فرهنگها و نسخه‌های آنها، رک. لغت فرس، چاپ مجتبائی - صادقی، ص ۵۰ و صحاح الفرس، ص ۵۳-۵۲).

- شاه آفرید - شاهفرند. نام دختر فیروز پسر یزدگرد ساسانی و مادر یزیدبن ولیدبن عبدالملک در بسیاری از تواریخ شاه آفرید ضبط شده است، از جمله در طبری، سلسلهٔ سوم، ص ۱۸۷۴؛ *مجمل التواریخ والقصص*، ص ۳۱۱؛ تاریخ گزیده، ص ۲۸۷. اما تعداد دیگری از کتب تاریخ و ادب این نام را به شکل «شاهفرند» ضبط کرده اند، مانند ابن اثیر، ج ۵، ص ۳۱۰؛ *تاریخ الخلفاء سیوطی*، ص ۲۵۲. مسعودی در مروج، ج ۶، ص ۳۲ آن را به صورت «شافرند» آورده است. در ابن فقیه (ص ۲۰۹) این نام «شاهفرند» ضبط شده اما به نوشتهٔ مصحح در نسخه‌های کتاب شاهفرید آمده است. به نوشتهٔ مترجم فارسی ابن فقیه صورت این نام در نسخهٔ خطی اصل کتاب که در مشهد نگاهداری میشود «شاه آفرید» است. در بعضی منابع نیز این کلمه به شکل «شاهفرید» آمده است، از جمله در *المحبر ابن حبیب*، ص ۳۱ (به نقل مترجم فارسی ابن فقیه، ص ۲۴) و ابن خلکان، ش ۴۲۲. صورت اصلی کلمه بیشک شاه آفرید است و شاهفرید محفف آن و شاهفرند مبدل شاهفرید است.

- فریجاب. فریجاب در فرهنگها به معنی شبنم آمده است (رک. *آندراج* و لغت نامه). این

کلمه در لسان التنزیل (ص ۲۱۳، ستون ۲، در ترجمه طلّ) به شکل قریچاب ضبط شده و در نسخه دیگری از این کتاب به صورت فرچاپ نوشته شده است (رك. یادداشت دکتر احمد تفضلی در مقدمه چاپ سوم لسان التنزیل، ۱۳۶۲، ص شش)، اما در بعضی ترجمه‌های قدیم قرآن به شکل فرنجاب نیز برمیخوریم (رك. محمد جعفر یاحقی در خرد و کوشش، سال ۴، ش ۴ (= شماره مسلسل ۱۳)، ص ۷۷ و مقدمه لسان التنزیل، ص شش). قریچاب احتمالاً املائی غلط قریچاب است. فرچاب صورت دیگری از این کلمه است که در تکملة الاصناف (ص ۲۷۷، با ضبط فرج آب) آمده است. فرچاب و فرحاب مخفف قریچاب است. فرنجاب باید از تلفظ fi/eri/ejāb گرفته شده باشد.

- کلیدان. این واژه بیشک مخفف کلیددان است و همان است که در تهران «کلون» گفته میشود. فرهنگها کلیدان را به شکل «کلیدانه» نیز ضبط کرده‌اند (رك. برهان). کلیدان در تداول مردم kalandune گفته میشود که باید از kaliddāna/e گرفته شده باشد. کلید نیز در قم به شکل kalid به کار میرود.

- کمیدان. به نوشته تاریخ قم (ص ۲۴) کمیدان یکی از دههای هفت گانه‌ای بوده که به هم متصل شده‌اند و از مجموع آنها قم به وجود آمده است. یا قوت (ذیل قم و ذیل کمندان) این نام را کمندان ضبط کرده است. افندی در ریاض العلماء (ج ۴، ص ۲۷۱) ذیل شرح حال علی بن موسی کندی کمیدانی میگوید کلمه کمیدانی در کتابهای رجال به چند صورت ضبط شده است: بعضی آن را کمندانی و بعضی کمیدانی، بعضی با دال و بعضی دیگر با ذال نوشته‌اند. کمیدان امروز در تداول مردم قم kamedun گفته میشود. اکنون در ایران چندده نیز با نام کمندان وجود دارد، از جمله دهی از دهستان رودشت بخش کوهپایه اصفهان، دهی از دهستان حشمت آباد بخش دورود شهرستان بروجرد و دهی از دهستان درجزین بخش رزن شهرستان همدان (رك. فرهنگ جغرافیائی ایران). شیخ طوسی در الفهرست (ص ۱۰۸) از راوی به نام یوسف بن حرث کمندانی نام میبرد که شاید از همین کمندان قم باشد.

- وادیج. فرهنگها وادیج را به معنی چفتی نوشته‌اند که درخت انگور را روی آن می‌اندازند (رك. لغت فرس، جهانگیری، برهان و تکملة الاصناف، ص ۳۰۰، در ترجمه عریش). برهان این کلمه را به شکل وایج و وایج نیز ضبط کرده است. در مقدمه الادب زمخشری (چاپ دانشگاه، ج ۱، ص ۱۱۰) نیز شکل «وایج» دیده میشود و هم اکنون در تاجیکی سمرقند و پنجکنت و شهر سبز و کتاب صورت «وایج» و «وایش» متداول است (رك. لغت فرس، چاپ مجتبائی - صادقی، ص ۵۵). با اینهمه صحاح الفرس این لغت را به شکل «وازیج» (ظاهرأ به جای واذنج) آورده است. هر ن در چاپ خود از لغت فرس این کلمه را وازیج ضبط کرده، در

حالی که ضبط نسخهٔ خطی او «واذنج» و «واذنج» بوده است. ضبط «وانج» در ترجمهٔ قرآن مورخ ۷۵۹ آستان قدس موید تلفظ واذنج است. در این قرآن معروشات به «وانج کردها» ترجمه شده است (رك. یاحقی، در مشکوة، ش ۱، ۱۳۶۱، ص ۲۰۱). وانج مخفف واذنج است. واذنج باید شکل ثانوی و مشتق از واذنج باشد.

– وندیداد. کلمهٔ وندیداد از vi-daēva-dāta گرفته شده و ظاهراً تلفظ آن در زبان پهلوی vīdēvdād بوده است. با اینهمه در زبان فارسی امروز و نزد پارسیان هند و ایران اساساً صورت وندیداد به کار میرود که غالباً در نوشته‌های غربی آن را به شکل vendidad مینویسند. در اینجا نیز باید vīdē(u)dād ابتدا به vīdēdād، آنگاه به viddēdād\* و سرانجام به vindēdād (امروز: vandidād) بدل شده باشد.

آنچه تا اینجا مورد بحث قرار گرفت واژه‌های منفردی است که بسته و گریخته در متون قدیم، فرهنگها و کتابهای تاریخ و جغرافیا به آنها برمیخوریم، اما این تحول احتمالاً در گذشته در بعضی نقاط قلمرو زبان فارسی در صیغهٔ دوم شخص جمع افعال نیز پیش آمده است. در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی قرآن مترجمی هست که در سال ۵۵۶ هجری بر دست ابوعلی بن حسن بن محمد بن حسن خطیب در قریه کهکابر از ناحیهٔ مرجبی از شهرستان ری کتابت شده است و آقای دکتر محمد جعفر یا حقی آن را در ۱۳۶۴ به چاپ رسانده است. این قرآن از نظر کاربرد صیغه‌های افعال ویژگیهایی دارد که با احتمال قوی متأثر از لهجهٔ مترجم یا کاتب است و یکی از آنها در اینجا محل گفتگوی ما است. مترجم این قرآن در چند مورد (طبق شمارش نگارنده در ۵ مورد) به جای شناسهٔ دوم شخص جمع یعنی «ئید» شناسهٔ سوم شخص جمع «–سند» را به کار برده است. مصحح در مقدمهٔ کتاب که از کاربرد افعال در این کتاب بحث کرده به این موارد اشاره نکرده اما خوشبختانه در متن کتاب این صیغه‌ها را به همان شکل اصلی به چاپ رسانده و در حاشیهٔ آنها را با عباراتی مانند «کذا» و «چنین است در متن اصلی» مشخص کرده است. ما در زیر ابتدا این موارد را نقل میکنیم.

در ص ۱۴۰، آیهٔ ۲۸ سورهٔ اعراف (اتقولون علی الله مالا تعلمون) به «می گوید و خدای آنچه نمی دانند» ترجمه شده است.

در ص ۱۶۷، آیهٔ ۴۰ سورهٔ انفال (وان تولوا فاعلموا ان الله مولیکم) به «واگر ورگردند بدانند که خدای تعالی نگاه دار شماست» ترجمه شده است.

در ص ۱۷۱، آیهٔ ۶۷ سورهٔ انفال (... تریدون عرَض الدنيا والله یرید الاخره) به «خواهند

عرض این جهان و خدای تعالی خواهد شما را ثواب آن جهان» برگردانده شده است.

در ص ۵۵۷، آیهٔ ۷۶ سورهٔ واقعه (وانه لقسّم لو تعلمون عظیم) به «واین سوگند یاد کردن به

قرآن اگر بدانند بزرگ است» برگردانده شده است.

در ص ۵۶۶، آیه ۱۲ سوره مجادله (... فان لم تجدوا فان الله غفور رحيم) به «اگر نیابند (ظاهر) به جای «نیابند»» به درستی که خدای تعالی آمرزنده و بخشاینده است» برگردانده شده است.

شناسه دوم شخص جمع در فارسی قدیم ēd/ēδ- و شناسه سوم شخص جمع مانند فارسی امروز and- بوده است. در کلیه مثالهای بالا در ظاهر and- به جای ēd- به کار رفته است، اما با توجه به قاعده آوایی مورد بحث میتوان تصور کرد که «-سند» صورت تحول یافته ēd- است و تلفظ «-سند» در اصل end- بوده است. این تبدیل احتمالاً در ترجمه آهنگینی از قرآن که مرحوم دکتر احمد علی رجائی در کتاب پلی میان شعر هجائی و عروضی فارسی در قرون اول هجری چاپ کرده نیز به کار رفته است. در ص ۱۱۱ این کتاب (س ۱ و ۲) آمده:

اینان که شما همی در آیند

در آشکار و نهران هیجای نیاید

«در آیند» در نسخه عکسی کتاب (ص ۲۰۴) به شکل «درآیند» آمده است و همانطوریکه مصحح کتاب اشاره کرده از فعل درآیدن به معنی سخنان بی اساس و زشت گفتن است. «اینان» نیز در آغاز جمله اشاره به سخنان کفار میباشد. بنابراین «درآیند» ظاهراً به جای «درآید» به کار رفته است، اما «ذ» آخر کلمه این توجیه را کمی با اشکال روبرو میسازد، مگر اینکه بگوئیم «ذ» در اینجا بازمانده تلفظ اصلی کلمه یعنی «درآید» است. در ص ۴۶ همین کتاب آمده:

شمامی او را حرمت ندارید

فرمانش را واپس نهادید

شما زان نبستین کازرم دارید

در قسمت عکسی کتاب (ص ۸۹)، به جای «نهادید»، «نهادند» و به جای «دارید»، «دارند» به کار رفته است. در اینجا ظاهراً «نهادند» مبدل «نهادید» است، اما «دارند» الزاماً مبدل «دارید» نیست، زیرا میتوان جمله را چنین تعبیر کرد: شما از آنها نیستید که آزرمت ندارند. «نبستین» به حدس مصحح کتاب مصحف «نبستین» است. اگر این حدس درست باشد، این قدیمترین مورد کاربرد in- بجای id- است، اما کاربرد in- بجای id- در متنی به این قدمت (احتمالاً از قرن ششم) بعید مینماید. بیشتر احتمال دارد که «نبستین» غلط کتابتی بجای «نبستی» (= نیستید) باشد. حذف «د» از شناسه دوم شخص جمع در این متن نمونه‌های بسیار دارد. اگر استعمال «سند» بجای «نید» در دو متن بالا غلط کتابتی نباشد و تحولی آوائی را نشان

دهد، احتمالاً از این تبدیل نتیجهٔ دیگری نیز میتوان گرفت.

میدانیم که در فارسی گفتاری تهران غالباً بجای id- در دوم شخص جمع، صورت in- به کار میرود: رفتین (رفتید). منشأ این تلفظ - تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد - معلوم نیست. میتوان تصور کرد که «سند» ابتدا به -in و سپس تحت تأثیر id به in بدل شده است و در تأیید این نظر این نکته را میتوان گفت که در فارسی اصفهانی شناسهٔ دوم شخص جمع بجای in-، ind- است: شما می گوئیند. اما بر سر راه این توجیه يك اشکال بزرگ نیز وجود دارد و آن این است که در هر دو متن مورد بحث، یعنی ترجمهٔ قرآن ۵۵۶ و ترجمهٔ آهنگین قرآن، غالب صیغه‌های دوم شخص جمع با حذف «د» یا «ذ» پایانی به کار رفته‌اند: رفتی = رفتید، گفתי = گفتید و غیره. اگر بپذیریم که این ضبطها نمودار تلفظ واقعی زبان در زمان تالیف یا کتابت این ترجمه‌ها بوده است، مشکل بتوان تصور کرد که شناسهٔ دوم شخص جمع در يك دوره و در يك منطقه به دو شکل تحول یافته باشد. اگر توجیه اول درست نباشد باید گفت که با ضمیر دوم شخص جمع (شما) برای احترام بیشتر، شناسهٔ سوم شخص جمع به کار رفته است.

مثالهایی که تاکنون مورد بحث بود همه از مواردی است که در آنها بعد از مصوت آ یا ت يك عنصر دندانی وجود دارد. سه مثال نیز در دست است که در آنها بعد از آ، صامتهای پسکامی ʔ و k به کار رفته و با اینحال تبدیل مورد بحث در آن به وجود آمده است. این سه کلمه عبارت انداز «کیغال» و «کلیک» و «فرنگیس».

- کیغال. در لغت فرس (چاپ اقبال، ص ۳۳۰) کیغال چنین معنی شده: «جماشی بود. آن که پنهانک دوست را ببیند. گویند کیغالگی کرد.» سپس شعر زیر از ابوشکور بلخی به شاهد این معنی ذکر شده است:

به کیغالگی رفته از پنجهیر ریمیده از او مرغک گرمسیر  
کیغال در حاشیهٔ لغت فرس، نسخهٔ نخجوانی به شکل «کنغال» ضبط شده است. فرهنگ جهانگیری نیز آن را به صورت «کنغاله» و «کنگاله» به معنی خواستگاری کردن زن و نیز زن فاحشه نوشته و شاهدی از ویس و رامین برای آن نقل کرده است. جهانگیری کیغال را نیز آورده و معنی آن را رند و کوچه گرد و شراب خوار و لوند دانسته و شعری از شمس فخری برای آن به شاهد آورده است. فرهنگ رشیدی کیغال را غلط و کنغال را صحیح دانسته است. برهان این کلمه را به دو صورت کنغال و کنغاله و صحاح به شکل کنیغال و کیغال ضبط کرده است. این کلمه امر و زدر افغانستان به صورت قنغال (qenʔal) به معنی نامزد (دختری که نامزد پسری است) و قنغاله در معنی شیرینی خوری به کار میرود و قنغال بازی که از آن مشتق شده به معنی نامزد بازی و رفتن داماد به صورت پنهانی به خانهٔ نامزد خود است (افغانی نویس، ذیل

همین کلمات). به نوشتهٔ ملك الشعراء بهار (مهر، سال ۲، ش ۵، ص ۴۹۸) کنگالگی به معنی فسق وزن بارگی است و «هنوز هم در هندوستان به صاحبان این اعمال «کنگاله» گویند.» از آنجا که ضبط کینگال در اکثر نسخه‌های لغت فرس و معیارجمالی و صحاح و غیره آمده نمی‌توان آن را غلط دانست. صورت کنگال نیز به دلیل زنده بودن (به شکل قنغال) و به دلیل ضبط فرهنگهای معتبر مسلمانا درست است. بنابراین احتمالاً کینگال صورت قدیمتر کلمه و کنگال شکل ثانوی آن است. «غ» (𐭥) يك صامت نرمکامی است و بنابر این غنه‌ای هم که قبل از آن ظاهر شده حتماً نرمکامی (= 𐭥، همان که در کلمهٔ انگلیسی sing دیده میشود) میباشد. مرحوم دکتر معین ظاهراً کنگال را صورت اصلی گرفته و آن را مشتق از kan به معنی زن و پسوند تصغیر «غاله» گرفته است (رك. فرهنگ فارسی، ذیل همین کلمه).

- فرنگیس. نام دختر افراسیاب و زن سیاوش در بندهشن به صورت wispān-friyā آمده که در تاریخ طبری (سلسلهٔ اول، ص ۶۰۰، ۶۰۱ و ۶۰۴) و کامل این اثر (ج ۱، ص ۲۴۶ و ۲۴۸) به شکل «وسفافرید» نقل شده است. جزء اول این نام طبق قواعد آواشناسی زبان فارسی به «گیس» و جزء دوم به frē بدل شده و مجموعاً به شکل گیس فری (گیسفری) gīsfrē در آمده که در تاریخ بلعمی (چاپ زوتبرگ، ج ۱، ص ۴۶۳، به نقل یوستی) به «کیفرسی» تصحیف شده است. فردوسی به ضرورت شعر جای دو جزء این نام را تغییر داده و آن را به شکل «فری گیس» در آورده است. در نسخه‌های معتبر شاهنامه این نام به همین صورت ضبط شده (مثلاً، رك. داستان سیاوش، ص ۸۶ به بعد) و در يك نسخه از شاهنامه که حدوداً در قرن هشتم کتابت شده (نسخهٔ کتابخانهٔ کاما در بمبئی) به شکل «فراکیس» نوشته شده است (همان، ص ۳۴۵). در متون عربی قرون اول هجری بآء مجهول کلمات فارسی یعنی 𐭥 گاهی با «L» نوشته شده و در متون فارسی نیز ندرتاً این املا دیده میشود. گاهی نیز 𐭥 به ā بدل شده است، مانند «جمشاد» (جمشید). با اینهمه در نسخ متأخر شاهنامه و نسخه‌های چاپی آن و در بیشتر متون تاریخی مانند زین الاخبار و مجمل التواریخ و القصص و غیره این نام «فرنگیس» ضبط شده و امروز نیز با همین تلفظ متداول است. در اینجا نیز 𐭥 به c بدل شده و پس از تغییر دادن g به gg، نخستین g به 𐭥 تغییر یافته است (برای ضبطهای قدیم این نام، رك. یوستی).

- کَلِیک - کَلِیک. برهان کَلِیک را به معنی لوج و احوال آورده و آن را به شکل کَلِیک و کَلِک نیز ضبط کرده است. اسدی فقط کَلِیک و کَلِک را آورده است. جهانگیری نیز همین دو صورت اخیر را ضبط کرده اما تلفظ آنها را کَلِیک و کَلِک دانسته است. اگر «کَلِک» تصحیف نباشد مورد دیگری است برای ظهور «ن» (𐭥) قبل از صامت نرمکامی k.

در اینجا بدنیست به يك تحول دیگر که از دیدگاه ناهمگون شدگی کاملاً مشابه تحول مورد

بحث اين مقاله است و تاکنون در مورد آن گفتگو نشده اشاره کنیم. در ترجمه و تفسیري از قرآن که نام آن را تفسیر شنقشی گذاشته اند تعدادی فعل سببی به کار رفته است که مصدر آنها، بجای ختم شدن به «انیدن»، به «سندیدن» پایان یافته است. این فعلها از این قرارند:

بارندیدن (= بارانیدن)، بالندیدن (بالانیدن)، رویندیدن (رویانیدن)، خیزندیدن (خیزانیدن)، شنوندیدن (شنوانیدن)، میرندیدن (میرانیدن)، واگذارندیدن (واگذارانیدن = عبور دادن) (تفسیر شنقشی، مقدمه، ص شصت و چهار و شصت و پنج)، فارسندیدن (فارسانیدن = برسانیدن)، (همان کتاب، متن، ص ۹۳، واژه نامه، ص ۲۹۰).

ظاهر این است که میان پسوند ān- در فعلهایی مانند رسانیدن، بارانیدن و غیره با پسوند and- (در صورتیکه مصوت آغاز این پسوند را a بگیریم) در رسندیدن و بارندیدن ارتباطی از نوع آنچه در این مقاله مورد بحث است وجود ندارد، زیرا در هیدمند و نظایر آن ēd- (یا īd-) به i/end- بدل شده، در حالیکه در بارندیدن ān- به and تغییر یافته است. علاوه بر این در این دو دسته کلمه مصوتها نیز با هم تفاوت دارند. اما اگر توجه کنیم که پسوند فعلهای سببی در زبان پهلوی، بجای ān-، ēn است این مشکل اندکی آسان میشود. به نظر نگارنده رسندیدن و نظایر آن از شکل پهلوی rasēnīdan و غیره گرفته شده اند. rasēnīdan ابتدا به \*rasennīdan\*، سپس به rasendīdan و احتمالاً بعداً به rasandīdan بدل شده است. مورد دیگری که چنین تحولی در آن پیش آمده کلمه «بوزینه» است که در ترجمه قرآن شماره ۴ آستان قدس به شکل «بوزنده» (به شکل جمع «بوزندگان») آمده است (رك. فرهنگ لغات قرآن شماره ۴، ص نود و چهار مقدمه). būzina نیز ظاهراً ابتدا به \*būzinna\*، سپس به būzinda و احتمالاً بعداً به būzanda تبدیل شده است. در فعلهای سببی مورد بحث و در کلمه بوزینه، مصوت های بلند ā و ē قبل از صامت غنه دندانی n قرار گرفته اند و آنچه در نهایت از آنها بیرون آمده صامت دندانی غیر غنه (دهانی) d است، در صورتیکه در مورد سایر کلمات مورد بحث این مقاله مصوت های ā و ē قبل از يك صامت دندانی (یا نرمکامی) غیر غنه قرار گرفته اند که پس از تبدیل، يك صامت غنه دندانی (یا نرمکامی) از آنها بیرون آمده است.

### منتخب ماخذ

- ابن اثیر، عزالدین علی، الكامل فی التاريخ، به کوشش تُرنبرگ، بیروت ۶-۱۳۸۵/۱۹۶۵-۶ (افست).  
 ابن بیطار، عبدالله، الجامع لمفردات الادویة و الاغذیة، قاهره، ۱۲۹۱ ق.  
 ابن فقیه، احمد بن محمد، مختصر کتاب البلدان، به کوشش دخویه، لیدن، بریل، ۱۸۸۵؛ ترجمه فارسی آن از ح مسعود، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.

- اسدی طوسی، ابومنصور احمد، کتاب لغت فرس، به کوشش پاول هورن، گتینگن، ۱۸۹۷؛ همان، به کوشش عباس اقبال، تهران ۱۳۱۹؛ همان، به کوشش فتح الله مجتبی‌ای و علی اشرف صادقی، تهران، خوارزمی ۱۳۶۵.
- اصطخری، ابراهیم، مسالك الممالك، به کوشش دخویه، لیدن، بریل، ۱۹۲۷.
- افغانی نویس، عبدالله، لغات عامیانه فارسی افغانستان، [کابل ۱۳۳۷].
- افندی اصفهانی، عبدالله، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، به کوشش سیداحمد حسینی، قم، ۱۴۰۱ ق.
- انطاکی، داود، تذکرة اولی الالباب، قاهره، مطبعه مصطفی بابی حلبی، ۱۳۷۱/۱۹۵۲.
- بیرونی، ابوریحان محمد، الآثار الباقیه، به کوشش ادوارد زاخا، لایبزیگ، ۱۸۷۸.
- کتاب الصیدنه، به کوشش حکیم محمد سعید و رانا احسان الهی، کراچی، ۱۹۷۳.
- پورداد، ابراهیم، گاتها، بمبئی، ۱۹۲۷.
- ترجمه قرآن، نسخه مورخ ۵۵۶، به کوشش دکتر محمد جعفر یاحقی، تهران، موسسه فرهنگی شهید محمدری، ۱۳۶۴.
- تفسیر سننقی، به کوشش محمد جعفر یاحقی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۲۵۳۵ (۱۳۵۵).
- جرجانی، سیداسماعیل، ذخیره خوارزمشاهی، به کوشش سعیدی سیرجانی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۲۵۳۵ (۱۳۵۵).
- حدود العالم، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.
- رازی، محمد بن زکریا، الحاوی، ج ۲۰، حیدرآباد دکن، ۱۳۸۸/۱۹۶۸.
- رجانی بخارانی، احمد علی، نلی میان شعر هجائی و عروضی فارسی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳.
- فرهنگ لغات قرآن خطی آستان قدس رضوی، شماره ۴، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
- سیوطی، جلال‌الدین، تاریخ الخلفاء، به کوشش محمد محیی‌الدین عبدالحمید، قاهره، ۱۳۷۱ ق. ۱۹۵۲.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوك، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۹۰-۱۸۷۹.
- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، الفهرست، به کوشش محمد صادق آل بحر العلوم، قم، انتشارات شریف رضی، افسست از روی چاپ نجف، مکتبه المرتضویه.
- فردوسی، ابوالقاسم، داستان سیاوش، تصحیح مجتبی منوی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
- قصص قرآن مجید، برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری، به کوشش یحیی مهدوی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷.
- قمی، حسن بن محمد، کتاب تاریخ قم، به کوشش سیدجلال‌الدین تهرانی، تهران، ۱۳۱۳.
- کریمینی، علی بن محمد، تکملة الاصفاء، اسلام آباد (پاکستان)، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۴۰۵/۱۳۶۳/۱۹۸۵.
- لسان التنزیل، به کوشش مهدی محقق، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴، چاپ سوم، ۱۳۶۲.
- مجمل التوازیخ و القصص، به کوشش ملک الشعراء بهار، تهران، ۱۳۱۸.
- مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، به کوشش عبدالحسین نوائی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۶-۹.
- مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، رك. Maçoudi.
- یاقوت، ابو عبدالله، کتاب معجم البلدان، به کوشش ف. ووستنفلد، لایبزیگ، ۱۸۷۰-۱۸۶۶.
- Bartholomae, Ch., *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin, Walter de Gruyter, 1961.
- Justi, F., *Iranisches Namenbuch*, Marburg, 1895.
- Geiger, W., «The Name of the River Hilmand», *Dr. Modi Memorial Volume*, Bombay 1930, pp. 240-3.
- Maçoudi, *Les prairies d' Or*, Tome 6, Paris, 1871.